

استبداد شرقی، مطالعه تطبیقی قدرت مطلقه

«استبداد شرقی» از محدود تألیفات است که در نیمه دوم قرن بیستم در زمینه علوم اجتماعی

نوشته شده است. این تألیف در ردیف نوشته‌های کلاسیک نظیر «روح القوانین» منتسکیو، «کاپیتال»
مارکس، فرار دارد که در نوع خود مطالعه‌ای بی‌نظیر است.

ویتفولگ، سی سال از عمر خود را صرف تألیف و تدوین «استبداد شرقی» نموده است و به
جرات می‌توان گفت که کمتر محققی به چنین سطح عالی از اندیشه می‌رسد و دست به چنین کار مهمی
می‌زند. اکنون که بیش از چند دهه از تألیف آن می‌گذرد، نه تنها از اعتبار اولیه آن کاسته نشده، بلکه با
پایه‌های جدید مقالات تاریخی و باستان‌شناسی، بر اعتبار علمی آن افزوده شده است.

جای چنین اثر عظیمی در ادبیات اجتماعی، به ویژه جامعه‌شناسی، در ایران به شدت خالی است، و
گرچه مترجم نامی است که ترجمه کامل آن را در سال ۱۳۲۰ به پایان رسانده، اما به علل هنوز موفق
به چاپ و نشر آن نشده است. امید که این اثر دوراتساز هر چه زودتر چاپ و منتشر شود.

● کارل ویتفولگ

● برگردان یوسف نراقی

مقدمه

۱- هنگامی که در سده‌های شانزدهم و هفدهم، در پی انقلاب‌های بازرگانی و صنعتی، تجارت و قدرت اروپا تا اوج برترین نقاط جهان گسترش یافت، تعدادی از دانشوران و جهانگردان تیزبین غربی به کشف اندیشه نوینی نائل آمدند که دست‌کمی از کشفیات جغرافیایی آن زمان نداشت. اینان با تفکر و تأمل درباره تمدن‌های خاور نزدیک، هندوستان و چین به ترکیبی از صفات برجسته بنیادی در این تمدن‌ها دست یافتند که نه در یونان و روم باستان (Antiquity) وجود داشت و نه در اروپای قرون وسطا و جدید. سرانجام اقتصاددانان کلاسیک با صحبت از یک جامعه ویژه «شرقی» (Oriental) یا «آسیایی» (Asiatic) این اندیشه نوین را تفهیم کردند.

مفاد مشترک اساسی در جوامع گوناگون شرقی غالباً به برجسته‌ترین نحو در قدرت مستبد اقتدار (Authority) سیاسی آن جوامع ظاهر می‌شد. البته، حکومت‌های ستمگر (Tyrannical) در اروپا امری

ناشناخته نبود، پیدایش نظام سرمایه‌داری با ظهور دولت‌های مطلق‌گرا (Absolutist) همزمان بود، اما به نظر ناظران نقاد، مطلق‌گرایی شرقی به‌طور مسلم فراگیرتر و ستمگرانه‌تر از هم‌تاهای غربی خود بود. به نظر این گروه استبداد شرقی

(Despotism) خشن‌ترین شکل قدرت مطلقه می‌باشد.

پژوهشگران امور حکومتی نظیر منتسکیو در

وهله نخست به جنبه‌های استبداد شرقی و اثرات ناگوار آن توجه داشتند، و پژوهشگران اقتصادی به گستره مدیریت و مالکیت آن، اقتصاددانان کلاسیک به ویژه تحت تأثیر کارهای وسیع آبی که برای مقاصد آبیاری و ارتباطات انجام گردیده بود، قرار گرفتند و به این نکته پی بردند که در واقع در همه‌جای شرق، دولت بزرگ‌ترین زمیندار بود. این بینش‌ها، فوق‌العاده بودند، و در واقع، نقطه

آغازی برای مطالعه تطبیقی و منظم از قدرت خودکامه به شمار می‌آمدند. اما چنین مطالعه‌ای انجام نگرفت، چرا؟ اگر این مسأله را به تنهایی در نظر بگیریم، انصراف علمای اجتماعی از مطالعه مسأله «استبداد شرقی» به نظر حیرت‌آور می‌رسد. اما، اگر تغییراتی را که در قرن نوزدهم در وضعیت عمومی زندگی غربی به وقوع پیوست، در نظر بگیریم، این امر بسادگی قابل درک خواهد بود. پس از این که «برنیه» تجارب خود را از ظاهر نزدیک و هند عصر گورکانی توصیف کرد و متکیو «روح القوانین» را به رشته تحریر در آورد، مطلق‌گرایی در اروپا اشاعه یافت. آنگاه پیش از اواسط قرن نوزدهم حکومت‌های پارلمانی تقریباً در تمامی کشورهای پیشرفته صنعتی، تأسیس شده بودند. از آن پس علم الاجتماع توجه خود را به مبرم‌ترین مسائل موجود معطوف داشت.

۲- قرن نوزدهم عصر خوشبختی: علی‌رغم رنج‌هایی که نظام در حال توسعه صنعتی بر توده‌های محروم مرد و زن تحمیل می‌کرد، عصر خوشبختی بود. «جان استوارت میل»، که از سرنوشت این توده‌ها به هراس افتاده بود در سال ۱۸۵۲ بیان داشت: «محدودیت‌های کمونیسم در مقام مقایسه با وضع فعلی اکثریت نسل بشر به منزله آزادی است». اما، او همچنین یاد آور شد که نظام جدید صنعتی مبتنی بر مالکیت خصوصی که دوران کودکی ملالت‌بار خود را به پشت سر گذاشت، شاید بتواند بدون این که بشر را خرد کرده و به فقراد مطیع و بی‌روح با افکار، احساسات و اعمال یکسان تبدیل کند»، احتیاجات او را بخوبی برطرف سازد. قرن نوزدهم، عصر خوشبختی بود. فرزندان همواره نقاد و خُرده‌گیر این عصر می‌توانستند با استبداد منقسم امتیاز و قدرت مبارزه کنند، چون تحت نظام «بردگی عمومی» (Slavery General) زندگی نمی‌کردند. در حقیقت آنان چنان از تصویر قدرت مطلق‌گرا دور شده بودند که هیچ ضرورتی برای مطالعه مفاد اصلی آن احساس نمی‌کردند. برخی، نظیر «ماکس وبر» جنبه‌های معینی از دیولن‌سالاری (Bureaucracy) و کشورداری شرقی را به نحو روشن کننده، اگر نه چندان سیستماتیک، مورد بررسی قرار دادند. اما روی هم رفته آنچه

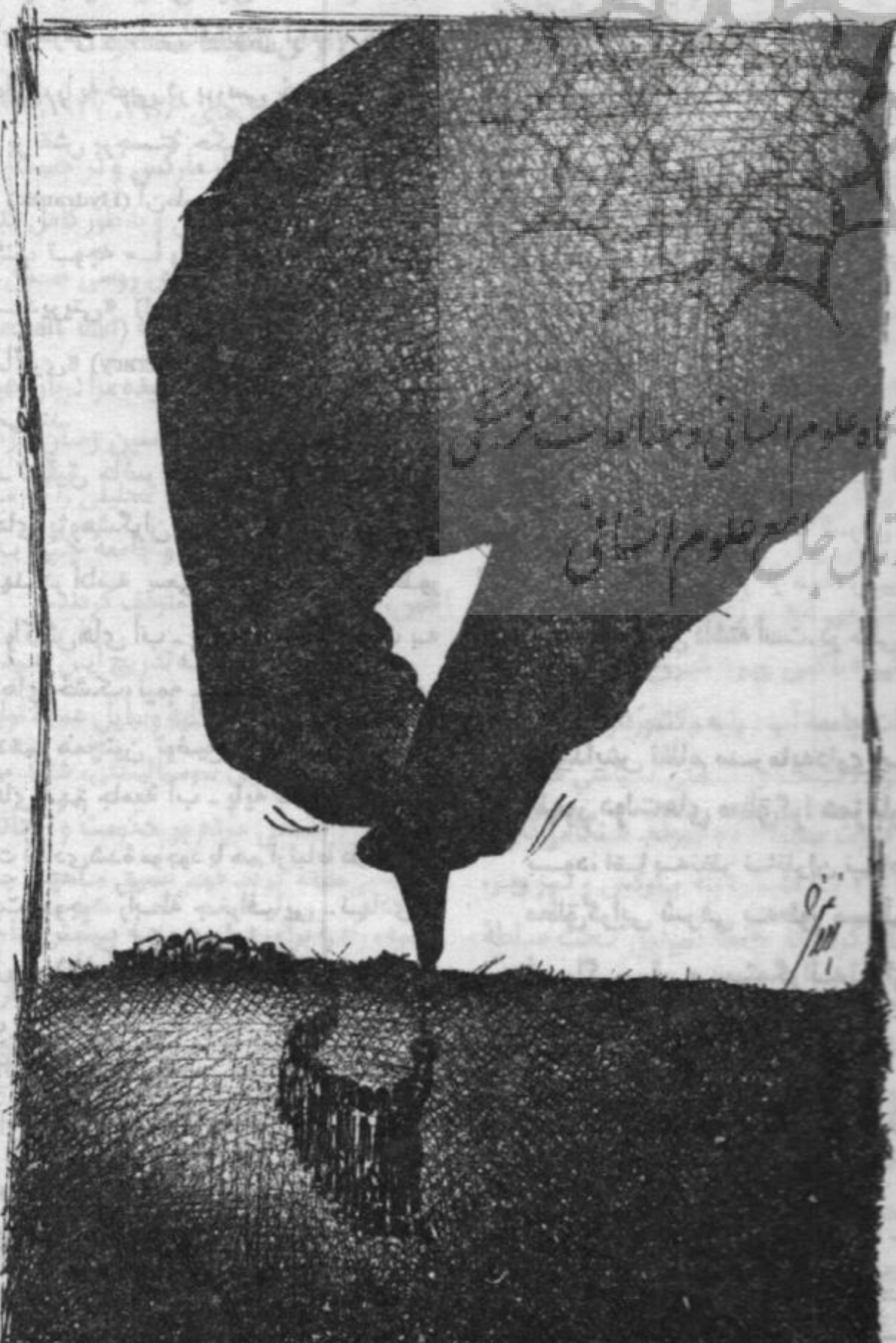
«بری» (Bury) در پایان دوره لیبرالیسم گفت، واقعیت داشت: «برای تعیین خصوصیت ویژه مطلق‌گرایی بر حسب مطالعه تطبیقی و تفصیلی، کوشش اندکی انجام گرفت».

قرن نوزدهم عصر خوشبختی، عصر خوش‌بینی: در این عصر، این اطمینان وجود داشت که طلوع خورشید تمدن آخرین نشانه‌های استبداد را که راه پیشرفت را تیره و تار می‌کرد، از میان بردارد.

۳- اما خورشید نیمروز این عصر نتوانست وعده‌های سپیده‌دم آن را متجلی سازد. لרزش‌های اجتماعی و سیاسی که وحشتناک‌تر از همه رخدادهای پیشین بود، پایگاه‌های علم نوین را لرزاند و به نحو دردناکی این موضوع را روشن کرد که

آن چه تا حال بدست آمده نه قابل اعتماد است و نه مسلم. «قدرت تام» (Total power) نه تنها در حال فروپاشی تدریجی نیست، بل شبیه بیماری خشن و زهرآگین، در حال گسترش است. همین شرایط است که تجارب پیشین بشر را درباره افراطی‌ترین شکل‌های حکومت استبدادی به خاطر می‌آورد. و نیز همین شرایط است که ارائه تحلیلی جدید و عمیق از جامعه شرقی یا آن‌گونه که من اکنون ترجیح می‌دهم بگویم، «جامعه آب-پایه»، را ضروری می‌دارد.

۴- من در طول سه دهه، اوضاع بنیادی استبداد شرقی را مطالعه کردم، و برای مدت طولانی از این دوره، متقاعد بودم که آن را «جامعه شرقی» معرفی کنم. اما تحقیق هر چه بیشتر پیش می‌رفت، بیشتر



کتابخانه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

احساس می‌کردم که اطلاعات جدیدی مورد نیاز است. با تمییز بین اقتصاد کشاورزی که شامل آبیاری در مقیاس کوچک (کشت - آبی) (Hydroagriculture) و کشاورزی که شامل آبیاری در مقیاس وسیع و امور کنترل جریان آب تحت مدیریت حکومت (کشاورزی آبیاری) (Hydraulic Agriculture) است، متوجه شدم که عناوین «جامعه آب - پایه» و «تمدن آب - پایه» (Hydraulic Civilization) ویژگی‌های نظام تحت مطالعه را بهتر از اصطلاحات سنتی بیان می‌دارند. اصطلاحات مزبور که بر عمل بشر تأکید دارند تا بر موضوع جغرافیا، مقایسه جوامع فوق را با «جامعه صنعتی» و «جامعه فئودالی» میسر می‌سازد، و به ما امکان می‌دهد که بدون استدلال ضمنی تمدن‌های برتر کشاورزی، نظیر آمریکای ما قبل اسپانیایی‌ها، و نیز جوامع آب - پایه معینی در آفریقای شرقی و نواحی اقیانوس آرام، به خصوص در هاوایی، را به خوبی در بررسی خود وارد کنیم. با تأکید بر نقش برجسته حکومت، عبارت «آب - پایه» (Hydraulic) آن طور که من آن را تعریف می‌کنم، توجه ما را به خصوصیت «کشت مدیریت» (Agremanagerial) و «کشت دیوانسالاری» (Agrobureaucracy) این تمدن‌ها جلب می‌کند.

هـ تحقیق حاضر به طور قابل توجهی فراتر از یافته‌های پژوهشگران پیشین جامعه شرقی گام می‌نهد. در ادامه سعی می‌کنم تا به طور منظم واکنش‌های آب - پایه‌ای بشر را نسبت به محیط‌های خشک، نیمه - خشک، و کاملاً مرطوب شرح دهم. همچنین توضیح می‌دهم که چگونه جنبه‌های مهم جامعه آب - پایه بطرز دقیق در وضعیت نهادی شده موجود با هم ارتباط دارند. این وضعیت موجود، رابطه جغرافیایی - نهادی را تشکیل می‌دهد که از برخی جهات به جامعه صنعتی، مشابهت دارد، مثلاً ناحیه محدود مرکزی به نحو مؤثر بر شرایط موجود در نواحی پیرامونی و حاشیه‌ای تأثیر می‌گذارد. در بسیاری از موارد نواحی پیرامونی با نواحی مرکزی آب - پایه رابطه دارند، با وجود این دو ناحیه مذکور می‌توانند به طور مستقل نیز وجود داشته باشند. بدیهی است، نهادهای

● مردم شرق که خصوصیات جامعه آب - پایه را هزاران سال حفظ کرده بودند، تحت چه شرایطی و به چه طریقی آن را ترک می‌گفتند؟ اهمیت این سؤال تنها هنگامی کاملاً روشن می‌شود که ما دریابیم «استبداد شرقی» آن قشورها و گروهای غیردیوانسالاری را از هم پاشید که در ژاپن و اروپای فئودال پیدایش جامعه تجاری و صنعتی را رهبری کردند. /

سازمانی و استحصال «کشت - استبدادی»، می‌توانند بدون نهادی‌های آب - پایه‌ای گسترش یابند. که طبق اطلاعات موجود، علت تشکیل و تکوین تمام مناطق مهم تاریخی «استبداد - کشاورزی» (Agrarian Despotism) هستند فهم روابط میان این مرکز و پیرامون جامعه آب - پایه، پدیده‌ای که تحلیل گران پیشگام کم‌تر به آن توجه داشتند، برای بهتر فهمیدن وضع روم غربی، بیزانس متأخر، تمدن مایا، و روسیه (تزاری) بعد از مغول اهمیتی شایان دارد.

درباره مالکیت خصوصی نهادگرایان (Institutionalists) آغازین به این قناعت می‌ورزیدند که نشان دهند دولت شرقی وسایل اساسی یک تولید و مهم‌تر از همه، زمین قابل کشت را تحت کنترل داشته است. در حالی که

● پیدایش نظام سرمایه‌داری با ظهور دولت‌های مطلق‌گرا همزمان بود، اما به نظر ناظران نقاد، مطلق‌گرایی شرقی به طور مسلم فراگیرتر و ستمگرانه‌تر از ستم‌های غربی خود بود.

وضعیت واقعی، بسیار پیچیده‌تر و از نقطه نظر رهبری جامعه بسیار مغشوش‌تر است. تاریخ نشان می‌دهد که در بیشتر جوامع آب - پایه، مالکیت خصوصی فعال (بارآور) به طور قابل

توجهی وجود داشته، اما همچنین نشان می‌دهد توسعه این نهاد، رژیم‌های مستبد را مورد تهدید قرار نمی‌داد، چرا که صاحبان این‌گونه املاک، به عنوان مالک، فاقد سازمان بوده و از نظر سیاسی ناتوان نگه داشته می‌شدند.

بدیهی است که درباره مالکیت خصوصی، عموماً بیش از حد لازم، و درباره مالکیت نیرومند و مالکیت ضعیف و شرایطی که موجب ایجاد و پیشرفت این نوع مالکیت شده، کمتر از حد لازم صحبت شده است. تحلیل‌هایی که از انواع مالکیت خصوصی در جامعه آب - پایه به عمل آمده، محدودیت‌های مالکیت خصوصی غیردیوانسالاری (و دیوانسالاری) را در نظام استبداد شرقی نشان می‌دهند. نتایج حاصله با این عقیده در تضاد است که هر نوع برنامه‌ریزی دولتی ظاهراً خیرخواهانه، عملاً بر تسلط مالکیت خصوصی، ارجحیت دارد، وضعی که نوشته‌های جامعه‌شناسی مدرن آن را بسیار ناپسند تلقی می‌کند.

در این جا مسأله طبقه مطرح می‌شود. «ریچار جانز» (Richard Jones) و «جان استوارت میل» اظهار داشته‌اند که در جامعه شرقی کارمندان عالی‌رتبه از آن‌گونه امتیازات مالی‌ای برخوردار بودند که در غرب مالکان خصوصی زمین و سرمایه. «جانز» و «میل» اگرچه حقیقت مهمی را بیان کردند، اما این کار را به طور گذرا انجام دادند، بی آن‌که روشن کنند در نظام کشت - استبدادی، طبقه حاکمه از دیوانسالاری مدیریتی، تشکیل می‌شد. بنابراین آنان مفهوم وسیعاً پذیرفته شده طبقه را که معیار اصلی تفاوت‌های مالکیت خصوصی (فعال) است، مورد چالش قرار ندادند.

پژوهش کنونی، الگوهای طبقه را در جامعه‌ای تجزیه و تحلیل می‌کند که رهبران آن صاحبان قدرت دولت مستبد هستند و نه مالکان خصوصی و تجار. این طرز برخورد علاوه بر این که به جرح و تعدیل عقاید موجود در مورد عوامل تشکیل دهنده طبقه منتهی می‌شود، در عین حال به ارزیابی جدیدی از پدیده‌هایی نظیر نظام زمینداری، سرمایه‌داری اعیان اصناف هدایت می‌کند. این روش علت وجودی «زمینداری دیوانسالار»،

«سرمایه داری دیوانسالار» و «اعیان دیوانسالار» را در جامعه آب - پایه، تبیین می‌کند. این روش همچنین علت وجودی سازمان‌های حرفه‌ای را در چنین جامعه‌ای تبیین می‌کند. این سازمان‌ها علی‌رغم این‌که در برخی خصوصیات معینی با صنف‌های اروپای قرون وسطا مشترکند، اما از نظر اجتماعی کاملاً متفاوت از آن‌ها هستند. این روش همچنین تبیین می‌کند که چرا در چنین جامعه‌ای، رهبری عالی حکومت مطلقه (Autocratic در حکم قانون بودن حالی که قانون بسازده‌های نزولی اداری (Administrative Diminishing Returns) قسمت پائین تر هرم دیوانسالاری را مشخص می‌کند. میل فزاینده قدرت بلامانع، (Unchecked) خصوصیت قسمت فوقانی هرم را تعیین می‌نماید.

عز اندیشه‌های علمی جدید به‌طور اجتناب‌ناپذیری اندیشه‌های قدیمی را منسوخ می‌کنند و به همین سبب به‌طور اجتناب‌ناپذیر مورد انتقاد کسانی قرار می‌گیرند که از نظرات قدیم دفاع می‌کنند. چنین بحث‌هایی، نه چندان نادر، موجب روشن شدن کلی مطلب می‌گردند درباره نظریه جامعه شرقی (آب - پایه‌ای) مسلماً چنین وضعی پیش آمده است.

خواننده از آگاهی به این موضوع تعجب نخواهد کرد که این نظر خصوصیت شدید دیوانسالاری مطلقه جدید را برنگیخت. که امروزه بنام «کمونیسم» کنترل بخش وسیعی از جمعیت دنیا را در دست دارد. ایدئولوگ‌های روسیه که در سال ۱۹۲۱ مفهوم جامعه شرقی و دیوانسالاری حاکم خدمتگزار را، از نظر سیاسی غیرممکن اعلام کردند، بدون توجه به واقعیت «حقیقت محض» خودخواهانه، پذیرفتند که مخالفت‌های آنان ملهم از منافع سیاسی بود و نه از تأملات علمی. در سال ۱۹۵۰ رهبران بخش مطالعات شرقی روسیه، ریشه کنی نظریه بدنام «شیوه تولید آسیایی» را یکی از مهم‌ترین افتخارات خویش تلقی کردند. اشاره به شیوه تولید آسیایی مبتنی انواع مشکلاتی است که نظریه جامعه شرقی را با حملات کمونیستی مواجه می‌کند. برای این‌که آن‌ها را بهتر درک کنیم، بایستی به خاطر آوریم که مارکس

بسیاری از ارزش‌های جهان غرب را قبول داشت، اما آن‌چه که او در آرزویش بود نابودی نهادهای مدرن مبتنی بر مالکیت خصوصی جهان غرب بود. مارکس بر خلاف برداشت روسی از حمایت از علم و هنر، هر شیوه‌ای را که عینیت علمی را مادون منافع بیرونی، از جمله منافع کارگران، قرار می‌داد «پست» و «گناهی علیه علم» تلقی کرده و مردود می‌دانست. او در اوایل دهه ۱۸۵۰ به پیروی از ریچارد جانز و جان استوارت میل استفاده از اصطلاح جامعه شرقی یا آسیایی را در مفهوم خاص آغاز کرد. او با تأکید ویژه‌ای بر نظام اقتصاد آسیایی، که آن را به عنوان «شیوه تولید آسیایی» معرفی کرد، تا هنگام درگذشتش، یعنی قسمت اعظم زندگی بلوغ فکری خود، از مفهوم «آسیایی» حمایت کرد. «انگلس» نیز، به‌رغم برخی تزلزل‌های موقتی، تفسیر مارکس از مفهوم آسیایی را تا آخر عمر مورد تأیید قرار داد. نه مارکس و نه انگلس، هیچ‌یک به‌طور وضوح پدیده جامعه شرقی حاشیه‌ای را تعریف نکردند؛ اما از سال ۱۸۵۳ به بعد هر دو بر کیفیت نیمه آسیایی جامعه تزاری و خصوصیت استبداد شرقی حکومت آن، تأکید کردند.

لنین با تأیید مفهوم خاص شیوه تولید آسیایی مارکس برای اولین بار در سال ۱۸۹۴ و آخرین بار در سال ۱۹۱۴ درباره آن صحبت کرد. او به پیروی از مارکس و انگلس اهمیت نهادهای آسیایی روسیه تزاری را تشخیص داد، و آن جامعه را به عنوان نیمه آسیایی و حکومت آن جامعه را استبدادی تلقی کرد.

۷- هنگامی که در زمستان ۱۹۲۲ - ۱۹۲۳ و تحت تأثیر «ماکس وبر» شروع به تحقیق در خصوصیات جامعه آب - پایه و کشورداری آب - پایه کردم، از دلالت‌های ضمنی سیاسی مطالعه تطبیقی قدرت مطلقه آگاه نبودم. هنگامی که در سال ۱۹۲۴ با اشاره به مارکس و نیز وبر، خاطرنشان کردم که جامعه آسیایی تحت سلطه دولت مستبد دیوانسالاری قرار دارد، از چنین دلالت‌هایی آگاهی نداشتم. هنگامی که در سال ۱۹۲۶ با استفاده از معیارهای اجتماعی - اقتصادی خود مارکس، نوشتم که در اثر پیشرفت‌های چین در نیمه دوم هزاره اول قبل از میلاد سیستم اداری (Officialdom) کشورداری - تحت رهبری

امپراتور مستبد تبدیل به طبقه حاکم شده و این طبقه حاکم در چین هم مثل مصر و هندوستان یک دیوانسالار (Wasserbau) آب - پایه‌ای مقتدری بود؛ بی اطلاع بودم که در تفسیر مارکس از مفهوم آسیایی نتایجی را اتخاذ کرده‌ام که خود او از آن اجتناب ورزیده بود.

● به‌نظر نمی‌رسد که در جایی از جهان، جامعه آب - پایه بدون کمک خارجی پیشرفت مشابهی کرده باشد. به همین دلیل بود که مارکس جامعه آسیایی را ایستا خواند و انتظار داشت که حکومت انگلستان در هندوستان با تأسیس یک جامعه غیرآسیایی مبتنی بر مالکیت، انقلاب اجتماعی را بر پا سازد که تا آن زمان در آسیا تنها نامی از آن شنیده شده بود.

من این تز را در سال‌های ۱۹۲۶، ۱۹۲۷، ۱۹۲۹ و ۱۹۳۱ تحت تأثیر اصرار مارکس و در جست‌وجوی بی‌غرض حقیقت به تفصیل و به‌طور کامل تدوین کردم. در سال ۱۹۳۲، منتقدی روسی ضمن نقد کتاب «خانواده و جامعه چین» (Wirtschaft und Gesellschaft chinas) من، عقیده مرا درباره عینیت علم مورد حمله قرار داد. در همین زمان بود که ناشران روسی چاپ تجزیه و تحلیلی را که من از جامعه آسیایی به‌طور اعم، و جامعه چین به‌طور اخص، به عمل آورده بودم، متوقف کردند.

در دهه ۱۹۳۰ من به تدریج این امید را از دست دادم که ملی کردن کلیه وسایل عمده تولید در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، شاید موجب آغاز کنترل عمومی مردم بر حکومت و ایجاد یک جامعه بی‌طبقه گردد. فهم عمیق ماهیت جامعه روسیه، راه را برای درک هرچه بیشتر ساختار و ایدئولوژی استبداد و دیوانسالاری هموار کرد. بررسی مجدد نظریه «مارکسیست - لنینیست» درباره جامعه شرقی، این موضوع را روشن کرد که مارکس، نه تنها مفهوم آسیایی را خود ایجاد نکرده بود، بلکه آن را از نوشته‌های اقتصاددانان کلاسیک گرفته بود. من همچنین دریافتم که گرچه مارکس

بسیاری از اصول اقتصاددانان کلاسیک را در مورد مسائل اساسی عموماً قبول داشت، اما موفق به نتیجه گیری درستی نشد. در صورتی که از نقطه نظر تئوری خود وی، امری مسلم به نظر می رسید. یعنی، تحت شرایط شیوه تولید آسیایی، دیوانسالاری کشت - مدیریتی، طبقه حاکمه را تشکیل می دهد.

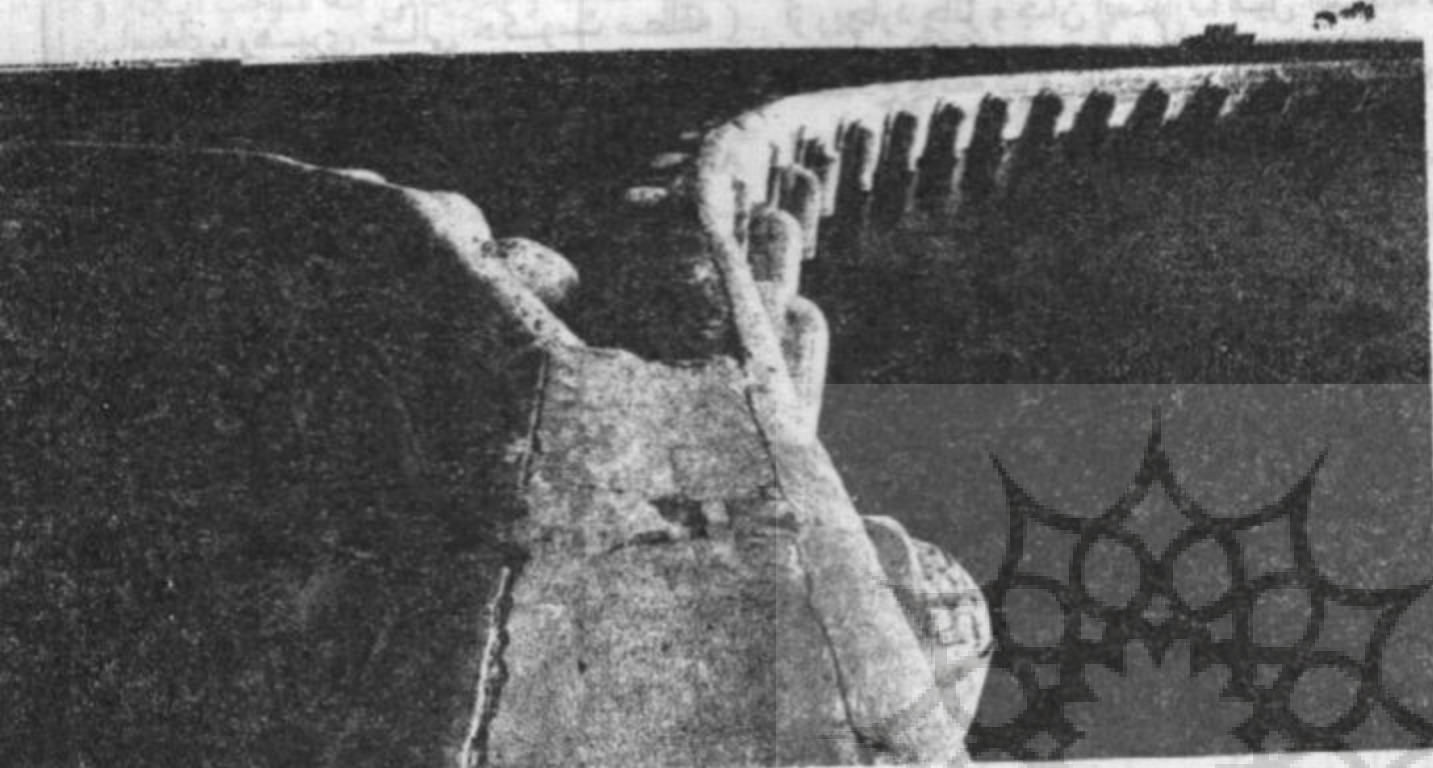
دودلی لنین به «نظام آسیایی» و دلسردی ناگهانی او از آن، شاید حتا، بیشتر افشاء کننده است. در سال های ۱۹۰۶ - ۱۹۰۷ لنین پذیرفت که انقلاب بعدی روسیه به جای این که موجب برقراری جامعه سوسیالیستی گردد، شاید به بازگشت «نظام آسیایی» (Asiatic Restoration) منجر شود. اما هنگامی که جنگ جهانی اول امکاناتی را برای تصرف انقلابی قدرت بوجود آورد، او مفهوم آسیایی را که با تب و تاب هایی به مدت بیست سال تأیید کرده بود، کاملاً ترک گفت. لنین در کتاب «دولت و انقلاب»، بدون ذکر آراء و نظرات مارکس درباره دولت آسیایی و استبداد شرقی روسیه تزاری به بررسی نظرات او درباره دولت پرداخت. او در این اثر اصول امانتداری را رعایت نکرده و شاید این کتاب نادرست ترین کتاب دوره زندگی سیاسی او است. رد تدریجی مفهوم آسیایی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی هنگامی به منتها درجه خود رسید که «استالین» در سال ۱۹۳۸ شروع به تجدید ویرایش اشارات برجسته مارکس به شیوه تولید آسیایی کرد. این امر نتیجه منطقی ترک تدریجی مفهوم آسیایی در آستانه انقلاب بلشویکی از طرف لنین بود.

۸ - مبارزه علیه مفهوم آسیایی نشان می دهد که مغزهای متفکر اردوگاه کمونیست قادر نبودند که رد مفهوم آسیایی را بر بحث های عقلانی مبتنی سازند. این موضوع به نوبه خود در وهله نخست و به طور حاد توجیه کننده روش های منفی ای است که دوستان حکومت خودکامه کمونیست، در جهان غیر کمونیست، مخالفت خود را با این مفهوم، که به نظرشان غیر قانونی بود ابراز می کردند. برای شخص کهنه کار، این روش ها، که به جای بحث آزاد، از بحث های انحرافی و بی اهمیت استفاده می کند، مغشوش کننده است، و برای شخص تازه کار، افشاء

کننده ضعف های علمی نیرومندترین حمله علیه نظریه جامعه آب - پایه شرقی است.

۹ - تصویری که از جامعه آب - پایه در این تحقیق ترسیم شده است. به طور تلویحی به مفاهیم معینی از نوع جامعه و توسعه اشاره می کند. بدون شک، در تاریخ هر شخص ساختار و بهم پیوستگی وجود دارد. همه افراد رفتار خود را بر این

الگوی اجتماعی - تاریخی پیچیده ای را روشن می کند که هم شامل رکود، و در عین حال، توسعه و تغییر متنوع، و هم شامل سیر قهقرایی در عین متری است. این مفهوم با آشکار شدن فرست ها و خطرات موقعیت های باز تاریخی، مسئولیت اخلاقی ژرفی را به بشر محول می دارد که در آن، طرح تک خطی، با تقدیرگرایی غایی آن (Fatalism) جایی ندارد.



اعتقاد بنا می کنند که قواعد گذشته لزوماً با قواعد حال و آینده پیوند دارد، و در تاریخ نوع بشر نیز، ساختار و بهم پیوستگی هست. یکایک افراد، و نیز گروه هایی از افراد دوست دارند درباره واحدهای بنیادی صحبت کنند که می بینند در حال حاضر فعالیت می کنند و انتظار دارند که در آینده نیز فعالیت کنند و یا طوری تغییر یابند که قابل شناخت باشند. بنابراین عقب نشینی لادری (Agnostic) از مسأله توسعه، به محض این که دقیقاً تعریف شود، مقبولیت خود را از دست می دهد.

به هر حال، بیهودگی لادری گرایی توسعه ای برای نظریه ای که درباره تغییرات تاریخی، بر توسعه لزوماً متری، تک خطی و مقاومت ناپذیر جامعه تأکید دارد، هیچ گونه معذوریتی ایجاد نمی کند. قبول جامعه آسیایی به عنوان فرماسیون جداگانه و ایستایی از طرف مارکس و انگلس، «ریاکاری نظری» (Doctrinal Insincerity) کسانی را نشان می دهد که بنام مارکس، تغییر و تأویل تک خطی را مثل دوره گرد ها جار می زنند؛ و مطالعه تطبیقی فرماسیون های اجتماعی غیر قابل دفاع بودن نظریه آنان را به ثبوت می رساند. چنین مطالعه ای

۱۰ - من تحقیق خود را در باره نظم جامعوی همگام با بحث های فوق شروع کرده ام که استبداد کشت - مدیریتی بخشی از آن است؛ و در تأکید ویژگی این نظم، آن را «جامعه آب - پایه» نام نهاده ام. اما در بکارگیری تسمیه های سنتی «جامعه شرقی» و «جامعه آسیایی» به عنوان مترادف «جامعه آب - پایه» و «جامعه کشت - دیوانسالاری» و «استبداد شرقی» تردید به خود راه نداده ام، با این حال اصطلاح «استبداد شرقی» را به دو دلیل ذیل ترجیح داده ام: اولاً، خواسته ام بر عمق تاریخی مفهوم محوری خود تأکید کنم، ثانیاً، بدلیل این که قسمت اعظم تمدن های آب - پایه ای بزرگ در منطقه ای وجود داشت که به طور مرسوم «شرق» خوانده می شود. حتا در ابتدا در نظر داشتم، این مطالعه را تحت عنوان «جامعه شرقی» به چاپ رسانم.

هنگامی که ما توسعه های اخیر را مورد بررسی قرار می دهیم، حفظ فهرست اسامی قدیمی، ما را در جایگاه مناسبی قرار می دهد. زیرا، گرچه نشانه هایی از جامعه آب - پایه در مناطق معینی از امریکای لاتین باقی مانده است، اما میراث نظم

قدیم هنوز در بسیاری از کشورهای شرق واقعی، بسیار بارز و برجسته است. بنابراین مسأله جامعه آب - پایه در حال گذار به طور اولی مسأله این ناحیه است.

مردم شرق که خصوصیات جامعه آب - پایه را هزاران سال حفظ کرده بودند تحت چه شرایطی و به چه طریقی آنرا ترک می‌گفتند؟ اهمیت این سؤال تنها هنگامی کاملاً روشن می‌شود که ما دریابیم «استبداد شرقی» آن قشرها و گروه‌های غیردیوانسالاری را از هم پاشید که در ژاپن و اروپای فنودال پیدایش جامعه تجاری و صنعتی را رهبری کردند. به نظر نمی‌رسد که در جایی از جهان، جامعه آب - پایه بدون کمک خارجی پیشرفت مشابهی کرده باشد به همین دلیل بود که مارکس جامعه آسیایی را ایستا (Stationary) خواند و انتظار داشت که حکومت انگلستان در هندوستان با تأسیس یک جامعه غیرآسیایی مبتنی بر مالکیت، انقلاب اجتماعی را بر پا سازد که تا آن زمان در آسیا تنها نامی از آن شنیده شده بود. اتفاقات بعدی نشان می‌دهد که مارکس در

ارزیابی قدرت دگرذیسی اقتصاد سرمایه‌داری، زیاده‌روی کرده بود. مسلماً حکومت غرب در هندوستان و دیگر کشورهای شرقی امکانات جدیدی را برای توسعه غیرمطلق‌گرایی فراهم آورد، اما در پایان عصر استعمار غرب و به‌رغم معرفی انواع گوناگون حکومت‌های پارلمانی، رهبران سیاسی شرق هنوز مجذوب سیاست مدیریت دیوانسالاری بودند که دولت را کاملاً نیرومند و بخش خصوصی و غیردیوانسالاری جامعه را به حد کافی ضعیف نگاه می‌داشت.

۱۱- در این متن، جنبه‌های معینی از توسعه روسیه اخیر مورد توجه دقیق‌ترین مطالعه تحقیقی قرار گرفته است. گرچه روسیه مستعمره یا نیمه مستعمره غرب نشد، اما تمدن روسیه تزاری که به‌طور حاشیه‌ای شرقی بود، شدیداً تحت تأثیر غرب قرار گرفت. غربی شدن روسیه جو سیاسی و اقتصادی کشور را به‌طور بنیادی تغییر داد و در بهار ۱۹۱۷ نیروهای ضد مطلق‌گرا (Antitotalitarian) فرصت واقعی ایجاد آن انقلاب اجتماعی ضد آسیایی را داشتند که مارکس در سال ۱۸۵۲ برای

هندوستان در نظر گرفته بود. اما در خزان ۱۹۱۷ این نیروهای ضد مطلق‌گرا را مدافعان پیشگام بلشویک - نظم مطلق‌گرای جدید - مغلوب ساختند. نیروهای مزبور به این دلیل شکست خوردند که نتوانستند عامل بالقوه دموکراتیک را در موقعیت تاریخی، که به‌طور موقت باز شده بود، بارور سازند. از نقطه نظر آزادی فردی و عدالت اجتماعی، سال ۱۹۱۷ احتمالاً پر حادثه‌ترین سال در تاریخ نوین است.

رهبران فکری و سیاسی آسیای غیرکمونئیست که ادعا دارند به دموکراسی معتقد هستند، و اکثرشان در صحبت‌هایشان از مارکس با احترام یاد می‌کنند، تنها هنگامی مسئولیت تاریخی خویش را انجام خواهند داد که با میراث استبدادی جهان شرق به نحوی روشن‌تر از مارکس مواجه شوند. آنان بایستی در پرتو تجربه روسی در سال ۱۹۱۷ به این مسأله تمایل نشان دهند که نه تنها در رابطه با روسیه، بلکه حتی در رابطه با آسیای معاصر، استقرار مجدد [نظام] آسیایی را مورد ملاحظه قرار دهند.

۱۲- فرمانروایان آبر دولت مطلق‌گرای جدید نهادهای بزرگ و منسجمی را بنا می‌کنند، و آراء بزرگ و منسجمی را تدوین می‌نمایند که به نظرشان ما نمی‌توانیم در این خصوص با آنان رقابت کنیم. از یک نظر حق با آن‌هاست. ما هرگز نمی‌خواهیم نظام‌های مطلقه‌ای از قدرت و ایدئولوژی منسجم را برقرار سازیم. مساعد بودن صور فلکی در زمان وقوع اتفاقات تاریخی به ما این امکان را می‌دهد که از این توسعه‌های عظیم که تحقیق در مورد حقیقت علمی و پیشرفت اجتماعی را فاج می‌کنند، اجتناب ورزیم. اما مخالفان ما در اشتباهند که ما را قادر به همکاری داوطلبانه‌ای نمی‌دانند، زیرا ما نظام‌های بردگی عمومی «دولتی» را رد می‌کنیم. آنان در اشتباهند که ما را قادر به ارائه آراء بزرگ و مدون نمی‌دانند، زیرا ما اصول جزمی تحمیلی دولت را رد می‌کنیم.

آزادی سیاسی با فقدان فعالیت سازمان یافته برابر و یکسان نیست؛ گرچه دشمنان ما خوشحال می‌شدند اگر چنین بود. آزادی فکری با فقدان افکار منسجم، برابر و یکسان نیست تنها در شرایط بحث

آزاد است که می‌توان مجموعه‌های جامعی از آراء را به‌طور واقعی مورد آزمایش قرار داد.

در گذشته نزدیک، اساتید اغلب هم خود را وقف مطالعه جزئیات کرده‌اند، چون آنان اصول و اندیشه وسیع زندگی را بدیهی فرض می‌کردند. حال که می‌بینند این اصول مورد تهدید قرار گرفته است، به یاد می‌آورند که منادیان پیشرو اندیشه نوین، جامعه و طبیعت را به‌عنوان نظام‌های منسجمی پنداشته و درباره سبک معماری آن‌ها کاوش می‌کردند. نیوتن‌ها، منتسکیوها، آدام اسمیت‌ها و داروین‌ها تفسیرهای جدیدی از دنیا را ارائه دادند که هم خودبه‌خودی بودند و هم نتیجه منطقی آن، متهورانانه و شایسته بود.

نمی‌توان با دست خالی علیه دشمنی جنگ کرد. در یک موقعیت بحرانی، هر نوع خلاء تئوریکی مثل هرگونه خلاء قدرت، موجب بدبختی می‌شود. هنگامی که ما منابع نامحدود قدرت برتر را در اختیار داریم، به هیچ عذر و بهانه‌ای نباید اجازه دهیم که دشمن آن‌چنان که می‌خواهد به میل خود عمل نماید. به هیچ عذر و بهانه‌ای نباید به استراتژیست‌های مطلق‌گرا اجازه داد که در سرزمینی که قانوناً از آن ماست، دُکترین‌های طرح‌ریزی شده خود را به معرض نمایش گذارند. هیچ عذر و بهانه‌ای مورد قبول نیست که به آنان اجازه دهیم، در اثر کوتاهی و قصور ما، در نبرد عقاید برنده شوند.

بررسی علمی، دارای قوانین ذاتی خود است. اما تنها هنگامی از مزیت آزادی برخوردار می‌شود که در میراث گذشته ریشه دوانده، هوشیارانه با تهدیدهای زمان حال که در اثر ستیز پاره پاره شده است، مقابله کرده و دلیرانه، امکانات یک آینده باز را با دقت بررسی نماید. ■